

تطور برنامه پژوهشی یک اقتصاددان نهادگرا: داگلاس سیسیل نورث*

ابوالقاسم مهدوی**

علی نصیری اقدم***

چکیده

این مقاله، به دنبال تبیین تطور برنامه پژوهشی داگلاس نورث است. مطالعه آثار وی نشان می‌دهد: برنامه پژوهشی وی با این سؤال هدایت می‌شود که عوامل مؤثر بر موفقیت و شکست اقتصادها چیست و چرا عملکرد آنها تا این حد متفاوت است. نورث با این درک که نهادها اثری نیرومند بر عملکرد اقتصادی دارند طی دهه ۱۹۷۰ چندین مطالعه را در حوزه نهادها، رشد و تغییر اقتصادی سامان داد اما نتوانست توضیح دهد که چرا برخلاف پیش‌بینی نظریه نئوکلاسیک، نهادها کارآمد نیستند و چرا نمی‌توان عملکرد ضعیف اقتصادی را در این چارچوب تبیین نمود؟ لذا ایده نهادهای کارآمد را رها نمود و به تدریج الگویی برای تبیین تغییرات نهادی (ناکارآ) و عملکرد اقتصادی (ضعیف) ارائه نمود. او طی دهه‌های بعد به تدریج به علوم شناختی روی می‌آورد و به جای تأکید بر وجه محاسباتی شناخت، بر وجه پیوندی و انباشتی آن تأکید می‌کند؛ زیرا معتقد است که این باورها و ایدئولوژی‌های افراد است که به‌طور انباشتی انتخاب‌های افراد و مسیر تحول نظام‌های اقتصادی را در طول سالیان متمادی تعیین می‌کند و بدون فهم نحوه کارکرد آنها، نمی‌توان درک درستی از تغییرات اقتصادی به دست آورد.

واژه‌های کلیدی: داگلاس نورث، برنامه پژوهشی، تغییرات اقتصادی، نهاد، اقتصاد نهادگرا، عقلانیت، انتخاب، شناخت، یادگیری، و تطور
طبقه‌بندی JEL: B31, B25, N01, N10

** این پژوهش با استفاده از اعتبارات دانشگاه تهران انجام گردیده است. لازم به ذکر است که به دلیل محدودیت فضا، امکان طرح نمودن بسیاری از نقل‌قول‌های نافع مهیا نشد.

*** دانشیار دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

Email: alinasiri110@gmail.com

*** استادیار پژوهشی جهاد دانشگاهی دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۵ تاریخ تأیید: ۸۸/۸/۲۲

۱. مقدمه

هدف از این تحقیق، مطالعه برنامه پژوهشی داگلاس سیسیل نورث و تبیین تطور وی در نیم قرن اخیر است. این مطالعه از چند جهت اهمیت دارد: ۱. روشن می‌شود که چرا او موفق به دریافت جایزه نوبل شد و اهمیت کارش در ادبیات اقتصادی چیست. ۲. چنین مطالعاتی می‌تواند به مطالعه تاریخ اقتصادی ایران به عنوان یک نیاز اساسی در برنامه پژوهشی فهم اقتصاد ایران کمک کند. ۳. با وجود آثار متعددی که از خود نورث در ایران ترجمه شده است، هنوز اتفاق نظری در مورد آرای او وجود ندارد و هر کسی از ظن خود، یار او می‌شود و با استناد به آرای او، تحلیل‌های خود را پیش می‌برد. بنابراین، روشن نمودن منظور سخنان نورث، ضروری است.

تحقیق به این ترتیب سازماندهی شده است: ابتدا درباره مسائل مورد نظر و دغدغه‌های فکری داگلاس نورث، بحث می‌کنیم. در این قسمت، استدلال می‌شود که مهم‌ترین دغدغه فکری نورث درک فرآیند تغییرات اقتصادی است؛ زیرا وی معتقد است که بدون دستیابی به چنین درک روشنی از فرآیند تغییرات نمی‌توان برای بهبود اقتصادی و افزایش رفاه جوامع سیاست‌گذاری نمود. قسمت سوم تحقیق این نکته را توضیح می‌دهد که نورث چگونه کار خود را به عنوان یک تاریخ‌سنج اقتصادی آغاز می‌کند و عهده‌دار به‌کارگیری نظام‌مند نظریه اقتصادی و روش‌های کمی در مطالعات تاریخی اقتصاد می‌شود. نورث در مرحله دوم به منتقد تاریخ‌سنج تبدیل می‌شود و معتقد است که تاریخ‌سنجی مبتنی بر نظریه‌ای است که قیود در حال تغییر، نظریه و عمل اقتصادی را همچنان ثابت فرض می‌کند. قسمت چهارم به این سؤال می‌پردازد که نورث چگونه مطالعه این قیود در حال تغییر را در دستور کار مطالعاتی خود قرار می‌دهد و عهده‌دار ورود نهادها به تاریخ اقتصادی می‌شود. در قسمت‌های بعد، دلایل و چگونگی دست کشیدن نورث از فرض کارایی بحث می‌شود. قسمت ششم تحقیق به مرحله چهارم مطالعات نورث اختصاص دارد که طی آن نورث ایده‌نهادهای کارآمد را رها می‌کند و با جایگزین نمودن فرض عقلانیت محدود به جای عقلانیت کامل و با استفاده از مفهوم وابستگی به مسیر طی شده، به تدریج به ارائه الگویی برای تبیین تغییرات نهادی (ناکارآمد) و عملکرد اقتصادی (ضعیف) دست می‌یابد و پاسخی را برای فرضیه تطوری آلچیان پیدا می‌کند که بر اساس آن، رقابت باعث از بین رفتن نهادهای ناکارآمد می‌شود. وی در دهه‌های بعد و در مرحله پنجم مطالعات خود

به تدریج به علوم شناختی و شیوه کارکرد ذهن و مغز و اثر آن بر انتخاب‌های فردی روی می‌آورد و در این مسیر، از فرض عقلانیت محدود فراتر می‌رود و به جای تأکید بر وجه محاسباتی شناخت بر وجه پیوندی و انباشتی آن تأکید می‌کند؛ زیرا معتقد است که این باورها و ایدئولوژی‌های افراد است که به صورت انباشتی انتخاب‌های افراد و مسیر تحول نظام‌های اقتصادی را در طول سالیان پی‌درپی تعیین می‌کند و بدون فهم نحوه کارکرد آنها نمی‌توان درک درستی از تغییرات اقتصادی به دست آورد. این موضوع در قسمت هفتم بحث شده است. قسمت هشتم، به جمع‌بندی آرای نورث اختصاص دارد و بالأخره در قسمت نهم، آرای نورث ارزیابی شده است.

۲. مسئله‌شناسی نورث

نورث (۱۹۹۴/۱۳۸۶) در مورد اهداف خود چنین می‌گوید: «من با قصدی کاملاً مشخص به دانشکده تحصیلات تکمیلی برگشتم؛ آنچه می‌خواستم در زندگی‌ام انجام دهم، این بود که جوامع را بهبود بخشم و راه آن این بود که بفهمم چه عواملی باعث موفقیت یا شکست نظام‌های اقتصادی بوده است. معتقد بودم با درک عوامل تعیین‌کننده عملکرد نظام‌های اقتصادی در طول زمان است که می‌توانیم عملکرد آنها را بهبود ببخشیم».

این هدف تقریباً در تمام مطالعات منتشر شده او در بیش از نیم‌قرن گذشته دنبال شده و او بارها بر این مسئله خود تأکید کرده است. بررسی آثار منتشر شده نورث نشان می‌دهد که محور اصلی همه این کتاب‌ها، «تغییر» است: چگونه تغییرات رخ می‌دهد، عوامل تعیین‌کننده آن چیست و چگونه می‌توان تغییرات مثبت (و ایجادکننده رشد و رفاه اقتصادی) را ادامه داد.^۱

هر چند که نورث به لحاظ نظری تطور پیدا کرده و تلاش نموده نظریه‌ای را که برای تبیین تغییرات اقتصادی و نهادی مورد استفاده قرار می‌دهد، بهبود دهد؛ اما از نظر مسئله‌شناختی به مسئله تغییر پایبند بوده است؛ هم آن زمان که درباره نقش صادرات در رشد اقتصادی مطالعه کرده (نورث، ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶)، هم زمانی که روی رشد اقتصادی آمریکا متمرکز بوده (نورث، ۱۹۶۱، ۱۹۶۶ و ۱۹۶۸) و هم آن زمانی که تفاوت مالیات‌ستانی در انگلستان پیش و پس از انقلاب، دغدغه خاطرش بوده است (نورث و

۱. فهرستی اجمالی از این مطالعات در قسمت منابع ذکر شده است.

وینگست، ۱۹۸۹)، به دنبال این بوده که بدانند تغییرات بلندمدت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چگونه رخ می‌دهد و چگونه می‌توان در سیستم، بهبود ایجاد کرد. او معتقد است که بدون درک چگونگی تغییرات اقتصادی نمی‌توان برای بهبود اقتصادی سیاست‌گذاری کرد (نورث، ۱۹۹۴). او هم مانند ویلیامسن (۱۹۹۵ و ۲۰۰۰) و کوز (۱۹۹۲) و هاجسن (۲۰۰۵) معتقد است که یک دلیل تجربه تأسف‌بار گذار اقتصادی بلوک شرق، عدم تجهیز ما به دانشی دقیق در مورد روند تغییر و آگاهی از تعیین‌کننده‌های آن است (نورث، ۱۹۹۷ الف). به این ترتیب، نورث با اهمیت قائل شدن به این مسئله کلیدی (چگونگی فرآیند تغییرات) برنامه پژوهشی خود را پیرامون آن سازماندهی کرده است.

۳. مرحله اول: تلاش در چارچوب مدل‌های مرسوم نئوکلاسیک

نورث با اینکه در مقالات متعددی تاریخ‌سنج‌های اقتصادی را زیر سؤال می‌برد، خود نیز کارش را به عنوان یک تاریخ‌سنج آغاز می‌کند. تاریخ‌سنجی اقتصادی که از دهه ۱۹۵۰ شکل گرفته، در صدد به‌کارگیری نظریه اقتصادی و روش‌های مقداری (کمی) برای مطالعه تاریخ اقتصادی است. کارهای اولیه نورث در این شاخه از دانش اقتصاد قرار می‌گیرد.

اولین مقاله نورث (۱۹۵۵) با عنوان «نظریه مکان‌یابی و رشد اقتصاد منطقه‌ای» منتشر شده است. او در این مقاله، این سؤال را مطرح می‌کند که چه عواملی رشد اقتصادی مناطق مختلف آمریکا را تبیین می‌کند. وی هدف از این مقاله را «استفاده از اصول نظریه مکان‌یابی برای تحلیل رشد تاریخی مناطق آمریکا» (همان، ص ۲۴۳) بیان می‌کند و علاوه بر اشاره به ضرورت مطالعات نظام‌مند در این حوزه، بر یک مشکل اساسی نظریه رشد اقتصاد منطقه‌ای تأکید می‌کند: «نظریه رشد منطقه‌ای ربط، نسبت ناچیزی با توسعه واقعی مناطق آمریکا دارد. نه تنها توالی‌مراحلی که در نظریه ترسیم شده، شباهتی با مراحل توسعه آمریکا ندارد؛ بلکه دلالت‌های سیاستی این نظریه نیز گمراه‌کننده است» (همان).

نورث با این مطالعه تاریخی درباره رشد اقتصادی مناطق به این نتیجه می‌رسد که «رشد هر منطقه به موفقیتش در توسعه صادرات یک مبنای صادراتی گره خورده است» (همان، ص ۲۵۴) و بر مبنای این نتیجه می‌گوید: «منطقه باید مجدداً تعریف شود و

خاطرنشان شود که عامل اتحادبخش یک منطقه چیزی بیش از عوامل جغرافیایی است. این عامل اتحادبخش، توسعه پیرامون یک مبنای صادراتی است» (همان، ص ۲۵۷). او با تکرار اینکه «نرخ رشد اقتصادی منطقه تابعی از موفقیت آن در صادرات است» (همان)، بر آثار مستقیم و غیر مستقیم صادرات تأکید می‌کند. صادرات، نه تنها باعث افزایش درآمد نیروی کار فعال در مبنای صادراتی منطقه می‌شود (که البته این مبنای می‌تواند کشاورزی باشد)؛ بلکه باعث رونق صنایع مرتبط با مبنای صادراتی و افزایش تقاضا برای محصولات سایر صنایع منطقه می‌شود و «توزیع جمعیت و الگوی شهرنشینی، ویژگی‌های نیروی کار، نحوه برخورد‌های اجتماعی و سیاسی منطقه و حساسیت آن به نوسانات درآمد و اشتغال را به‌طور معناداری متأثر می‌کند» (همان).

این مطالعه نورث، چند نکته را در تفکر او روشن می‌کند: اول اینکه، با تفکر جهان‌شمول به‌صراحت مخالفت می‌کند (همان، ص ۲۴۳) و برای ارائه نظریه خود، شواهدی از تاریخ آمریکا را بیان می‌کند. دوم اینکه، برای دسته‌بندی این شواهد تاریخی از نظریه اقتصادی نئوکلاسیک بهره می‌گیرد و سوم اینکه، تحلیل‌هایش دارای یکی از هسته‌های کلیدی برنامه پژوهشی اقتصاد نئوکلاسیک است؛ یعنی کارآیی.

اما پس از این کارهای اولیه، نورث نسبت به تاریخ‌سنجی یا تاریخ اقتصادی جدید، رویکردی انتقادی را برمی‌گزیند. او می‌پذیرد که «تاریخ اقتصادی جدید در احیای مجدد تاریخ اقتصادی و پیشبرد مرزهای دانش نقشی معنادار ایفا نموده است». با این حال، می‌گوید: «با آنچه ما باید انجام دهیم، فاصله دارد». وی معتقد است که وظیفه تاریخ اقتصادی، «پرتو افکندن بر گذشته اقتصادی بشر است»؛ حال آنکه «تاریخ اقتصادی جدید با ایجاد محدودیت‌هایی برای تحقیق، افق‌های آن را به‌شدت محدود می‌کند». به نظر نورث، مهم‌ترین مشارکت تاریخ اقتصادی جدید، «استفاده نظام‌مند از نظریه و روش‌های مقداری برای مطالعه تاریخ است» و همین نکته، علت تفاوت آن از تاریخ اقتصادی قدیم است (همو، ۱۹۷۴، ص ۱).

از نظر نورث، نظریه اقتصاد نئوکلاسیک برای مطالعه تاریخ اقتصادی دو نقص مهم دارد: اول اینکه، برای تبیین تغییر اقتصادی بلندمدت طراحی نشده است و دوم اینکه، حتی درون چارچوب مسئله‌ای که برای پاسخ دادن به آن طراحی شده است، پاسخ‌های کاملاً محدودی ارائه می‌کند؛ زیرا متناسب با دنیای بازارهای کامل است؛ یعنی دنیایی که در آن هزینه‌های مبادلاتی صفر است و تعریف و تضمین حقوق مالکیت

هزینه‌ای ندارد. اما ما فهمیده‌ایم که طراحی و تضمین مجموعه‌ای از قواعد بازی به‌ندرت بدون هزینه است و طبیعت این هزینه‌ها به‌گونه‌ای است که در ریشه‌های اصلی همه مسائل سیستم اقتصادی قرار دارد. بر همین اساس، تحلیل نظری قواعد در حال تغییر بازی در هسته مرکزی موضوع، مورد مطالعه تاریخ اقتصادی قرار دارد (همان، ص ۲ و ۳). به این ترتیب، سؤالی که نورث با آن روبه‌روست، چگونگی چنین نظریه‌پردازی‌هایی است.

۴. مرحله دوم: از نئوکلاسیک تا نهادگرایی

نورث معتقد است که برای تبیین چگونگی تحول قواعد بازی یا ساختارهای اقتصادی (که فرصت‌های در دسترس را تعیین می‌کند)، دو راه در پیش است: ۱. رها کردن نظریه نئوکلاسیک؛ ۲. توسعه نظریه نئوکلاسیک. وی امکان‌پذیری گزاره اول را رد نمی‌کند؛ ولی می‌گوید: «توسعه نظریه نئوکلاسیک در مطالعه اقتصاد خانوار، حقوق مالکیت و دولت بسیار نویدبخش بوده و من متقاعد شده‌ام که بسط نظریه نئوکلاسیک ممکن است. نظریه‌ای که در چارچوب آن، اقتصاد خرد بخشی از کل نظریه است و در قالب آن می‌توان ساختار سیستم‌های اقتصادی را نیز مطالعه کرد» (همان، ص ۳). البته نورث بعدها نیز از این انتخاب دست برنمی‌دارد. مثلاً در کتاب *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی* (۱۳۷۷/۱۹۹۰، ص ۲۳) می‌گوید: «ساختن نظریه نهادها بر مبنای انتخاب‌های فردی، گامی به سوی از میان برداشتن تفاوت‌های موجود میان اقتصاد و سایر علوم اجتماعی است. رهیافت مبتنی بر نظریه انتخاب، رهیافتی ضروری است؛ زیرا هر مجموعه منطقاً سازگار و بالقوه آزمون‌پذیر باید بر اساس نظریه‌ای درباره رفتار انسانی بنا شود». بعدها نیز می‌گوید: «با توجه به پیشرفت‌هایی که اقتصاد در بحث اطلاعات، خانوار و دولت کرده، من نسبت به قبل بسیار خوش‌بین‌تر هستم که رویکرد دوم، رویکرد موفق است» (همو، ۱۹۹۷).

نورث که اقتصاد را نظریه انتخاب می‌داند، بحث خود را درباره مطالعه نهادها و ساختارهای نهادی و تغییرات بلندمدت اقتصادی بدین‌گونه پیش می‌برد:

«دو عامل، انتخاب‌های اقتصادی افراد را تعیین می‌کند: ۱. فرصت‌ها؛ ۲. سلايق یا ترجیحات. فرصت‌ها در سده گذشته به‌طور اساسی تغییر یافته است؛ ولی بخش قابل توجهی از مدل‌سازی‌های اقتصادی، فرصت‌هایی را بر مدل تحمیل می‌کند که شاید یک

قرن قبل در مجموعه انتخاب‌های شدنی فرد بوده؛ اما امروز نیست. آنها امروزه شدنی نیست؛ زیرا ترکیب تصمیم‌سازی اقتصاد بین خانوارها، سازمان‌های داوطلبانه، دولت و بازارها به‌طور جدی دستخوش تغییر قرار گرفته و محدودیت‌های تصمیم‌سازی در درون هر یک از این ساختارهای نهادی نیز از اساس دگرگون شده است. به‌طور مشابه، سلاقی و ترجیحات نیز در قرن گذشته به طرز فوق‌العاده‌ای تغییر کرده است...

قواعد تغییر می‌کنند: آنها از آغاز تاریخ تغییر کرده‌اند، گاهی آرام و گاهی مانند قرن گذشته، بسیار سریع. این تغییر شامل چیزی بیش از تغییر قواعد قانون اساسی می‌شود. تغییرات شامل تغییر زمینه ایدئولوژیکی هم می‌شود که دامنه قابل قبول انتخاب‌ها را تعیین می‌کند...

چیزی که غایب است، تبیین نظام‌مند جهت و نرخ تغییر در محدودیت‌ها است. چرا هم‌اکنون قواعد قانون اساسی به‌سرعت فرسایش می‌یابد؟ چرا اینها پیش از این از بین نرفته است؟ چه مجموعه‌ای از قواعد دارد جایگزین آنها می‌شود؟ چه چیزی دگرگونی اساسی خانوار مدرن را آن هم در چنین بازه زمانی کوتاهی تبیین می‌کند؟ ... چه چیزی رشد سریع مخارج دولت و سمت و سوی کنترل سیاسی حقوق مالکیت را توضیح می‌دهد؟ کتاب‌های درسی و مقالات دانشگاهی پر از مباحث موردی است که تحلیل نظام‌مند کمی دارد یا ندارد» (همو، ۱۹۷۸، ص ۹۶۳-۹۶۵).

داگلاس نورث (۱۳۷۷/۱۹۹۰، ص ۲۳) معتقد است، هر نظریه‌ای که بخواهد رشد بلندمدت اقتصادها را تبیین کند، باید ریشه در انتخاب‌های فردی داشته باشد و نقطه قوت اقتصاد خرد این است که بر اساس فروض مشخصی در مورد رفتار فردی بنا شده است؛ اما محدودیت این نظریه مفروض گرفتن فرصت‌های انتخاب و سلیقه‌ها یا ترجیح‌های افراد انتخاب‌کننده است. همین فرض، آن را به علمی غیر تاریخی تبدیل می‌کند و مانع از درک رمز موفقیت [و البته شکست] اقتصادها در بلندمدت می‌شود؛ بنابراین، نظریه‌ای که بخواهد به چنین درکی برسد، باید بتواند پیدایش و تطور محدودیت‌هایی را تبیین نماید که فرد در چارچوب آنها، انتخاب و تصمیم‌گیری می‌کند.

از این‌رو، نورث وظیفه تاریخ اقتصادی جدید را نه تنها به‌کارگیری نظام‌مند نظریه سنتی اقتصاد برای تبیین تحولات اقتصادی تاریخ می‌داند؛ بلکه معتقد است که باید خود این نظریه دستخوش تغییر قرار گیرد تا بتواند از عهده شواهد تاریخی برآید؛ شواهدی که دلالت بر تغییر محدودیت‌های مفروض در نظریه رایج دارد. علاوه بر این، از نظر

نورث، محدودیت انتخاب منحصر به محدودیت منابع و قیود بودجه نمی‌شود؛ بلکه شامل مجموعه فرصت‌های شدنی و سلیقه‌های افراد می‌شود. محدودیت‌هایی که خود در حال تغییر است. نورث (۱۹۷۸، ص ۹۶۳) در این باره چنین تأکید می‌کند: «اگر اقتصاد نظریه‌ای راجع به انتخاب مقید است، وظیفه تاریخ اقتصادی نظریه‌پردازی راجع به این محدودیت‌های در حال تطور است».

سؤال باقیمانده، چگونگی انجام دادن این توسعه نظری است. نورث در کتاب *تغییرات نهادی و رشد اقتصادی آمریکا* که در سال ۱۹۷۱ به همراه لنس دیویس نوشت، عهده‌دار این وظیفه شد و یک جهش مفهومی بزرگ را سامان داد. بر خلاف بیشتر کارهای اقتصاد نئوکلاسیک که حقوق مالکیت، نهادها و قواعد بازی اقتصاد را مفروض تلقی می‌کرد، دیویس و نورث توضیح دادند که «تحصیل منافع مبادله، اغلب در گروه تغییرات حقوق مالکیت، ابداع ترتیبات نهادی جدید و شکل‌های جدید سازمان اقتصادی است» (میرمن و وینگست، ۱۹۹۴، ص ۱۸۷). آنها از این لحاظ که چگونه کارگزاران اقتصادی برای بهره‌برداری از فرصت‌های سودآور، قواعد اقتصادی را تغییر می‌دهند، تفسیر جدیدی از رشد اقتصادی آمریکا ارائه دادند. از نظر آنها، «بیشتر رشد اقتصادی آمریکا، نه صرفاً به دلیل ملاحظات نئوکلاسیکی (نظیر انباشت عوامل)؛ بلکه به دلیل فرآیند مکمل تطور نهادی رخ داده است» (همان).

در واقع، بحث دیویس و نورث این است که نه تنها، برای مثال انباشت سرمایه و مواردی مانند آن، تنها مؤلفه‌های نشانگر رشد نیستند؛ بلکه به وجود آمدن همین انباشت سرمایه مشروط به وجود ترتیبات نهادی است. ترتیباتی که اجازه بهره‌برداری از فرصت‌های سودآور را می‌دهد. بنابراین، از نظر نورث، این نهادها هستند که عملکرد اقتصادی (در معنای بهره‌برداری از منافع مبادله) را تعیین می‌کنند. این نکته مهمی است که نورث در این مرحله از تحقیقاتش به آن پی می‌برد و تاکنون به آن پایبند است.

داگلاس نورث، موضوع‌های زیادی را با همین منطق مطالعه کرده که محور رشد اقتصادی است: تطور بازارهای سرمایه، به وجود آمدن قوانین شرکت‌های دارای شخصیت حقوقی، تعامل قوانین عمومی و توسعه بخش تولید - ساخت، حمایت عمومی از آموزش و تغییرات نهادی در فعالیتهای خدماتی.

از این مطالعات نورث چند نکته مهم قابل استفاده است: اول اینکه، نهادها مهم هستند. دوم اینکه، ترتیبات نهادی به این دلیل به‌طور خودکار به وجود نمی‌آیند که به

بهبود رفاه اجتماعی منجر می‌شوند. از این رو، خود اینکه بازار چیست و چگونه به وجود می‌آید، محل بحث است. درک اینکه چگونه و چه زمانی ترتیبات نهادی به وجود می‌آید، مستلزم برخورداری از ابزارهایی، متفاوت از ابزارهای مورد استفاده در اقتصاد نئوکلاسیک است. سوم اینکه، او هنوز دلیل تجربه‌های ناموفق رشد اقتصادی را نمی‌داند و می‌گوید: اگر نهادهای به وجود آمده، کارآمد است، پس چرا تجربه‌های ناموفق رشد وجود دارد؟

نورث برای فهم تجربه‌های ناموفق به بررسی تاریخ اقتصادی اروپا روی می‌آورد. در همین راستا، وی کار مشترکی را با تامس (۱۹۷۰ و ۱۹۷۳) با عنوان *ترقی جهان غرب: یک تاریخ اقتصادی جدید* انجام می‌دهد و سؤالات مهمی را درباره منشأ انباشت سریع ثروت در جهان غرب مطرح می‌کند: هزار سال قبل، چین ثروتمندترین کشور جهان بود؛ در حالی که دو هزار سال پیش، رم مرکز قدرت و ثروت اروپا بود. چرا این ملل قدرتمند ترقی و تنزل کردند؟ اروپای امروزی برای چنین مدت طولانی‌ای رشد کرده و این ترقی چنان نیرومند بوده که افزایش استانداردهای زندگی به درخواست اساسی همه گروه‌ها در بیشتر کشورهای غربی تبدیل شده است. چرا و چگونه این رشد آغاز شد و چرا در این مقطع زمانی؟

به‌طور سنتی، ظهور و سقوطها با بازگشت به ترکیبی از ابداع‌های تصادفی (مانند ابداع موتور بخار و دستگاه نخ‌ریسی) و ظهور امپراتوری بریتانیا تبیین می‌شد. اما نورث و تامس تلاش کردند که با استفاده از ابزار تحلیلی دیویس و نورث (۱۹۷۱) (یعنی نظریه ترتیبات نهادی) تبیینی جدید انجام دهند. بر اساس این نظریه، کلید درک رشد اقتصادی، وجود سازمان‌های کارآمد در اقتصاد است؛ بنابراین، دلیل افزایش ثروت غربی‌ها، توسعه سازمان‌های کار در آنجا است.

عامل اساسی پیش‌برنده رشد اقتصادی، خلق انگیزه‌ها است. نظریه‌های سنتی، رشد انباشت سرمایه، فن‌آوری و صرفه‌های ناشی از مقیاس را متغیرهای نشانگر رشد تلقی می‌کند. اما بر اساس نظر نورث و تامس، اینها علل رشد اقتصادی نیست؛ بلکه خود در فرآیند رشد قرار دارد و علل رشد، انگیزه‌هایی است که برای سازماندهی کارآمد وجود دارد: توانایی جامعه برای به‌کار بستن ترتیبات نهادی‌ای که بازدهی فرد را برابر بازدهی جامعه می‌کند.

۵. مرحله سوم: دست کشیدن از فرض کارآیی

نورث در کتاب بعدی خود با عنوان *ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی* (۱۹۸۱) برنامه پژوهشی خود را مبنی بر توسعه نظریه‌ای در مورد «نهادها و تغییرات نهادی» ادامه داد. در دو کتاب قبلی، نهادها به عنوان «قواعد تعامل بشری»^۱ تلقی شده بود؛ یعنی قواعدی که برای حداقل سازی فاصله بازدهی خصوصی یک فعالیت و بازدهی اجتماعی آن مورد استفاده است. این نوع نظریه، «نظریه خام حقوق مالکیت»^۲ نامیده شده است (میرمن و وینگست، ۱۹۹۴، ص ۱۹۰)؛ زیرا چگونگی گزینش عملی حقوق مالکیت یا به طور کلی، نهادها را تبیین نمی‌کند. نورث برای تأمین این هدف استدلال کرده است که نظریه نهادها باید دارای نظریه‌هایی در مورد دولت و ایدئولوژی هم باشد.

نورث در «ساختار و دگرگونی»، هدف تاریخ اقتصادی را «تبیین ساختار و عملکرد اقتصادها در طول زمان» دانسته است. منظور او از عملکرد، نرخ رشد ستاده و توزیع آن در جامعه است و منظورش از ساختار اقتصاد، نهادهای اقتصادی و سیاسی، فن‌آوری، دموگرافی و ایدئولوژی است که تعیین‌کننده‌های عملکرد می‌باشد. در واقع، ایده او این است که بدون تبیین رفتار دولت و نقش ایدئولوژی در انتخاب‌های فردی نمی‌توان تحولات نهادی (مثبت و منفی) را تبیین کرد.

تبیین او از دولت به این شرح است: «دولت به عنوان حاکم و کارگزار، مجموعه‌ای از خدمات را به همراه قواعد بنیادین بازی اقتصاد و نهادهای سیاسی برای موکلان یا کارفرمایان که مردم باشند، فراهم می‌کند و در مقابل این خدمات (از جمله حمایت از مردم و ایجاد عدالت)، درآمدهایی را کسب می‌کند. هدفش از ارائه این خدمات، حداکثرسازی درآمد است. منتهی این حداکثرسازی مقید به ریسک جایگزین شدن با یک دولت یا حاکم دیگر است. در این چارچوب، یک تضاد ایجاد می‌شود. مجموعه قواعدی که به حداکثرسازی رفاه منجر می‌شود، آن قواعدی نیست که درآمد حاکم را حداکثر می‌کند». به این ترتیب، وی موفق می‌شود توضیح دهد که چرا نهادهایی که در طول زمان به وجود می‌آید و تغییر می‌کند، بهینه نیست؛ زیرا فقط در شرایط خاصی، قواعدی که از نظر اجتماعی بهینه است، درآمد حاکم را حداکثر می‌کند؛ بنابراین، حاکم این قواعد را وضع می‌کند. نورث در این کار نشان می‌دهد که ایجاد انحصار نسبت به ایجاد بازار رقابتی برای قانونگذار سودآورتر است.

1. rules of human interaction

2. Naïve theory of property rights

نورث با این تئوری که به نوعی ترکیب نظریه نئوکلاسیک دولت و نظریه انتخاب عمومی است و به روشنی فروض نئوکلاسیکی در آن ملاحظه می‌شود، توانست نقص کارهای قبلی خود را برطرف کند. او در کارهای قبلی پذیرفته بود که نهادها لزوماً کارآمد نیستند؛ ولی توضیح قانع‌کننده‌ای برای آن نداشت. اما با این کار، به صراحت فرض کارآیی را کنار می‌نهد و برای آن دلیل می‌آورد.

نورث معتقد است که نظریه نهادی هنوز یک مؤلفه مهم ندارد و آن، ایدئولوژی است. اهمیت ایدئولوژی از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که قواعد رسمی و پلیس به تنهایی نمی‌توانند مانع از سواری مجانی شوند. باید یک نظام اخلاقی از هنجارها وجود داشته باشد که از قواعد رسمی پشتیبانی کند. در واقع، هزینه کارکرد یک سیستم اقتصادی وابسته به درجه مشروعیت سیستم است؛ هر چه درجه مشروعیت سیستم بیشتر باشد، هزینه نقدی رسیدن به یک هدف مشخص کمتر است و بالعکس. بده - بستان میان هزینه نقدی و درجه مشروعیت برای شیوه کارکرد نظام اقتصادی اهمیت زیادی دارد و خود در طول زمان تغییر می‌کند.

به این ترتیب، نورث مدل نئوکلاسیک را گسترش می‌دهد و به هدفی که برگزیده بود، نزدیک می‌شود. وی امتیاز تاریخ اقتصادی جدید را به کارگیری نظام‌مند نظریه اقتصادی برای مطالعه تاریخ اقتصادی معرفی می‌کند؛ ولی آن را دچار این کاستی می‌داند که همچنان در محدودیت‌های تنگ و تاریک نظریه نئوکلاسیک گرفتار است و باید خود را از آن رها کند. برای این منظور، دو راه وجود دارد: رها کردن نظریه نئوکلاسیک و گسترش و توسعه آن. راهی که نورث برگزید، راه دومی بود و بدین ترتیب، توانست موضوعاتی مثل دولت و ایدئولوژی را که قبلاً به سایر علوم اجتماعی رانده شده بود، به اقتصاد باز گرداند.

نورث در قسمت دوم کتابش، این چارچوب را برای تحلیل دوره‌هایی از تاریخ اقتصادی به کار می‌گیرد. یکی از کارهای جالب او، تفسیر واگرایی مسیرهای رشد انگلستان و هلند، از یک طرف و فرانسه و اسپانیا، از طرف دیگر در طول قرون ۱۶، ۱۷ و ۱۸ است. در فرانسه و اسپانیا نیاز دائمی دولت‌ها به درآمد، باعث تجاوز به حقوق مالکیت خصوصی شد و دولت در برابر درآمد، بسیاری از انحصارها را به اصناف و دیگران واگذار کرد. نتیجه این رویکرد، رکود اقتصادی در فرانسه و رشد منفی در اسپانیا بود؛ در مقابل، در هلند و انگلستان، منافع طبقه بازرگان باعث شکل‌گیری

طیفی از نهادها شد که تعهد مبادلات خاصی را امکان‌پذیر می‌کرد و داد و ستدهای اقتصادی کارآمدتری را ایجاد می‌کرد. این رویکردها، نه تنها وضع اقتصادی این کشورها را متأثر کرد؛ بلکه به مستعمره‌های آنها نیز سرایت کرد و به نرخ رشدهای متفاوتی منجر شد.

نورث با وجود تبیین بهینه نبودن بسیاری از نهادها هنوز نتوانسته توضیح دهد که چرا با وجود رقابت نهادهای برتر، نهادهای پست از دور خارج نمی‌شود تا منجر به ساختارهای کارآمدی و در نتیجه عملکرد اقتصادی بالاتری شود؟ چرا در اسپانیا و فرانسه، مانند انگلستان و هلند حقوق مالکیت تقویت نشد و به سازمان‌های اقتصادی کارآمدی منجر نشد تا باعث رشد اقتصادی شود و ما امروزه شاهد واگرایی مسیرهای رشد این اقتصادها نباشیم؟ پاسخ به این سؤالات، سبب مطالعات بعدی نورث شد.

۶. مرحله چهارم: تبیین تغییرات نهادی و دلایل تداوم ناکارایی با وجود رقابت

نورث (۱۳۷۷/۱۹۹۰) در کتاب مهم نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی (ص ۲۴ و ۲۵) این سؤال را مطرح می‌کند:

«معمای اصلی تاریخ بشری تبیین واگرایی و چندگانگی عمیق مسیرهای دگرگونی تاریخی است. چگونه جوامع از یکدیگر فاصله می‌گیرند؟ علت چیست که عملکرد جوامع، خصوصیات این چنین متفاوت دارد؟ مگر این گونه نیست که ما همگی فرزندان شکارچیان ابتدایی و بازماندگان انسان‌هایی هستیم که به‌طور گروهی از راه جمع‌آوری میوه و سبزی‌های وحشی تغذیه می‌کردند؟ این واگرایی بر پایه نظریه نئوکلاسیک تجارت بین‌الملل باز هم پیچیده‌تر می‌شود؛ چرا که بر اساس این نظریه، اقتصادها به مرور زمان با افزایش تجارت کالا، خدمات و عوامل تولیدی، به یکسان شدن میل می‌کنند [یعنی همگرا می‌شوند]. اگرچه بی‌شک اقتصادهای کشورهای پیشرفته صنعتی که با یکدیگر داد و ستد دارند، به هم نزدیک شده است؛ اما یکی از ویژگی‌های برجسته ده هزار سال اخیر آن است که ما به جوامعی تبدیل شده‌ایم که عمیقاً از نظر مذهبی، نژادی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی با یکدیگر متفاوتند و شکاف میان ملل فقیر و ثروتمند، توسعه یافته و توسعه نیافته وسیع‌تر از هر وقت دیگری است. تبیین این واگرایی‌ها چگونه ممکن است؟ و پرسش مهم‌تر آنکه چه شرایطی به واگرایی بیشتر یا همگرایی منجر می‌شود؟».

در واقع، بر خلاف آنچه که نظریه نئوکلاسیک مطرح می‌کند و بر خلاف توجیه‌های ابزارگرایانه (فریدمن، ۱۹۵۳) و تطوری (آلچیان، ۱۹۵۰ و هایک) بهینگی، نورث تاریخ اقتصادی را تاریخ واگرایی‌ها می‌بیند و نه تاریخ همگرایی؛ به این معنا که نهادهای ناکارآمد، نه تنها در اقتصادها ایجاد می‌شود؛ بلکه در آنها باقی می‌ماند و نهادهای کارآمد اقتصادی نمی‌تواند آنها را از دور خارج کند. نورث در کتاب‌های اخیر خود می‌خواهد این نکته را توضیح دهد که چرا نهادهای کارآمد و فشار رقابت، آن‌گونه که آلچیان استدلال می‌کند، نهادهای پست و ناکارآمد را از رده خارج نمی‌کند.

نورث برای تحصیل این هدف یک چارچوب تحلیل نهادی را توسعه می‌دهد که اجزای آن به این شرح است:

۱. مسئله اصلی جوامع بشری تعاون و همکاری برای کسب منافع بالقوه تجارت است. در واقع، دلیل اصلی فقر و کمی رفاه این است که امکان مبادله و همکاری محدود است و این ریشه در هزینه‌های بالای مبادله دارد؛
۲. هزینه‌های مبادله، ریشه در مسئله اطلاعات و عدم اطمینان فراگیر در عرصه اقتصادها دارد. مسائل خطر اخلاقی و انتخاب معکوس که در بازار ماشین‌های دست دوم، بازارهای بیمه و اعتبارات وجود دارد، ریشه در نبود یا عدم تقارن اطلاعات دارد؛
۳. کنشگران فردی برای غلبه بر این عدم اطمینان و کسب منافع مبادله، به تدریج قواعد و نهادهایی را تأسیس می‌کنند. البته این نهادها فقط مسئله مبادله را در مواردی حل می‌کنند که تکرار می‌شوند؛ ولی ابزاری برای تخفیف مسئله اطلاعات در موارد نوظهور به شمار نمی‌روند؛
۴. این نهادها به نوبه خود و در دوره‌های بعدی بازی به قواعد بازی تبدیل می‌شوند و بازیگران در چارچوب این قواعد بازی شکل می‌گیرند و بازی می‌کنند. به این ترتیب، نهادها قیود جدیدی بر مسئله انتخاب می‌نهند و از این نظر در کنار قیود معمول منابع قرار می‌گیرند. علاوه بر این، قید نهادها که در واقع بخش مهمی از ساختار تصمیم‌گیری افراد را شکل می‌دهد، خود در طول زمان تغییر می‌کند؛
۵. سازمان‌ها نوع خاصی از نهادها است که مانند نهادها، ساختار کنش متقابل افراد در درون سازمان را شکل می‌دهد؛ ولی در چارچوب تحلیل نورث یک تفاوت مهم با نهادها دارد و آن اینکه، نهادها قواعد بازی در یک اقتصاد را تعریف می‌کنند؛ ولی سازمان‌ها در چارچوب این قواعد، بازی را به اجرا درمی‌آورند؛

۶. اینکه در یک اقتصاد چه نوع سازمان‌هایی شکل می‌گیرد، به امکانات و محدودیت‌هایی بستگی دارد که چارچوب نهادی آماده می‌کند؛
۷. نکته اساسی این است که سازمان‌ها، بازیگران منفعل در قالب قواعد موجود بازی نیستند؛ بلکه وقتی فکر کنند که تغییری در قواعد بازی، نتایج بهتری برای آنها خواهد داشت، در راستای تغییر قواعد بازی نیز شکل می‌گیرند و اقداماتی انجام می‌دهند. از این رو، سازمان‌ها مجری تحولات نهادی یک اقتصاد نیز هستند؛
۸. در ارتباط با نهادسازی سازمان‌ها و کنشگران فردی سه نکته وجود دارد: اول اینکه، زمانی نهادسازی کارآمد خواهد بود که هزینه‌های مبادله صفر باشد؛ در حالی که در عمل هزینه‌های مبادله بالاست و علاوه بر این، آنچه که بر شدت هزینه‌های مبادله و ناکارایی نهادها می‌افزاید، این است که بسیاری از نهادها (شامل حقوق مالکیت و حاکمیت قانون) مانند سایر کالاهای عمومی (مانند دفاع ملی و امنیت عمومی) از راه نظام سیاسی وارد عرصه می‌شوند که این نظام سیاسی، اطلاعات کمی در مورد ترجیحات افراد و تمایل به پرداخت آنها برای تأمین این کالاها دارد (نورث، ۱۳۸۶، ص ۸۸)؛
۹. نکته دوم این است که نهادهایی که سازمان‌ها و تعامل افراد را شکل می‌دهد، صرفاً نهادهای رسمی است. در حالی که ماتریس نهادی جامعه، متشکل از نهادهای رسمی و غیر رسمی است و مجموع این نهادها به همراه ضمانت اجرای آنها است که قواعد بازی را تعریف می‌کند. بنابراین، اگر قواعد رسمی بازی متناسب با قواعد غیر رسمی تغییر نکند، نه تنها ممکن است نتایج مطلوب را نداشته باشد، حتی ممکن است به نتایجی ناخواسته و ناکارآمد منجر شود. در همین مورد، مسئله کلیدی این است که عامل تداوم جوامع همین نهادهای غیر رسمی است. نهادها بازدهی فزاینده نسبت به مقیاس دارند و وقتی شکل گرفتند، به ندرت از بین می‌روند و منشأ وابستگی به مسیر طی شده و ارتباط گذشته با حال و آینده هستند و انتخاب‌های ممکن را تعیین می‌کنند؛
۱۰. نکته سوم، به دو مسئله اساسی اشاره دارد که به ناکارایی نهادها منجر می‌شود: یکی، بحث اطلاعات و دیگری، بحث توان ذهنی محدود برای پردازش اطلاعات است. در واقع، مسئله این است که وقتی افراد و سازمان‌ها، انتخاب‌های خود را شکل می‌دهند، به تمام اطلاعات موجود دسترسی ندارند و

حتی اگر دسترسی داشته باشند، آن‌قدر توان ذهنی ندارند که بتوانند همه اطلاعات مرتبط را پردازش کنند و در تصمیمات خود دخالت دهند. از این‌رو، امکان تصمیم‌گیری‌های نادرست وجود دارد، حتی اگر افراد بخواهند عقلایی رفتار کنند؛ یعنی عقلانیت محدود است. در نتیجه، احتمال اینکه نهادهایی که به‌طور رسمی یا غیر رسمی در یک اقتصاد شکل می‌گیرند، ناکارآمد باشند، بسیار زیاد است؛

۱۱. نکته مهم دیگر این است که نهادها مشخصه بلندمدت اقتصادها می‌باشد و در طول زمان تداوم دارد. افراد و سازمان‌هایی هم که در این چارچوب فعالیت می‌کنند، طرفداران آن هستند و به عنوان نیروهای عمل می‌کنند که مانع تغییر می‌شوند. بنابراین، از یک طرف، تغییرات جدیدی که در دستور کار قرار می‌گیرد، بر اساس مدل‌های ذهنی شکل می‌گیرد که احتمالاً نادرست است و از طرف دیگر، بخش قابل توجهی از کنشگران نیز از ساختار نهادی موجود حمایت می‌کنند؛ زیرا با توجه به مدل‌های ذهنی‌شان، این چارچوب‌ها پذیرفته شده است.

نکته‌های مطرح شده، بدنه اصلی نظریه نورث را شکل می‌دهد. در ادامه، روی سه نکته آن که در واقع سه پرسش کلیدی است، مقداری بحث می‌شود: الف) سازوکار تغییر و تحول نهادی در اندیشه نورث چگونه است؟ ب) چرا تغییرات نهادی (احتمالاً) ناکارآمدست؟ ج) چرا ناکارآمدی از بین نمی‌رود؟

در اندیشه نورث «درک ارتباط سازمان‌ها و نهادها، کلید فهم تفاوت و ارتباط محیط نهادی و ترتیبات نهادی [و از جمله سازمان‌ها] است» (همو، ۱۳۷۷، ص ۲۱-۲۲). هر چند که هم نهادها و هم سازمان‌ها، ساختار کنش متقابل افراد را شکل می‌دهند؛ ولی از یکدیگر متفاوتند. برای درک این تفاوت، یک تیم ورزشی را فرض کنید. قواعدی که بازی را به‌روشنی تعریف می‌کند، متفاوت از استراتژی‌هایی است که یک تیم برمی‌گزیند تا در این چارچوب، بازی را به نفع خود تمام کند.

با گسترش این مفهوم روشن می‌شود که ارتباط تنگاتنگ و در عین حال، مهمی بین محیط نهادی و ترتیبات نهادی (و از جمله سازمان‌ها) وجود دارد. «اینکه چه سازمان‌هایی به وجود آمده‌اند و چگونه در طول زمان تکامل یافته‌اند، به‌طور بنیادی متأثر از چارچوب نهادی است. سازمان‌ها نیز بر نحوه تکامل چارچوب نهادی تأثیر

می‌گذارند» (همان، ص ۲۲). قیود برآمده از محیط نهادی به همراه قیود سنتی نظریه اقتصادی، فرصت‌های موجود در اقتصاد را تعریف می‌کند. سازمان‌ها هم با هدف بهره‌برداری از این فرصت‌ها به وجود می‌آیند و هنگام تلاش برای دستیابی به اهدافشان موجب تغییر محیط نهادی نیز می‌شوند.

سازمان‌ها برای بهره‌برداری از فرصت‌های موجود به دانش و مهارت‌های خاصی نیاز دارند. قسمتی از این دانش را می‌توانند با مطالعه و استفاده از داده‌های موجود فرا بگیرند؛ اما قسمتی از این دانش در طول فعالیت سازمان‌ها حاصل می‌شود. این قسمت دانش، از سازمانی به سازمان دیگر متفاوت است. همان‌گونه که بازی تیم‌های حرفه‌ای و غیر حرفه‌ای متفاوت است، بین سازمان‌های نوپا و قدیمی هم تفاوت‌هایی وجود دارد. در واقع، سازمان‌ها در هنگام انجام دادن کار برای ایجاد هماهنگی بین امور مختلف و دستیابی به اهداف، به مهارت‌های ویژه‌ای دست می‌یابند. اما نوع دانش، مهارت و علمی که اعضای سازمان یاد می‌گیرند، نشان‌دهنده پاداش و محرک‌هایی است که در محدودیت‌های نهادی قرار دارد. اینکه سازمان‌ها روی کسب چه نوع مهارت‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کنند و در نتیجه، وارد چه فعالیت‌هایی می‌شوند، به بازدهی خصوصی آن فعالیت‌ها بستگی دارد. به این ترتیب، اینکه در یک اقتصاد چه نوع مبادلاتی انجام می‌گیرد، کاملاً به چارچوب نهادی وابسته است. اما نکته بسیار مهم این است که گاهی سازمان‌ها احساس می‌کنند که اگر چارچوب نهادی موجود، کمی تغییر کند، منافع بیشتری به دست می‌آورند. از این‌رو، به وسیله روابط سیاسی سعی می‌کنند که قواعد بازی را به گونه‌ای تغییر دهند که منافع بیشتری نصیب آنها شود. البته سازمان‌هایی که قدرت چانه‌زنی کافی دارند، در صورتی از تشکیلات سیاسی برای رسیدن به اهداف خود استفاده خواهند کرد که پاداش پیشینه‌سازی در این جهت، از پاداش سرمایه‌گذاری در چارچوب محدودیت‌های موجود بیشتر باشد. این احساس که می‌توان با تغییر در چارچوب نهادی، عملکرد را بهبود بخشید، به اطلاعات دریافتی کارآفرینان و به فرآیند پردازش اطلاعات بستگی دارد. اگر اطلاعات کامل بود و افراد مدل‌های صحیحی برای به‌کارگیری اطلاعات داشتند، آنگاه همه انتخاب‌ها کارآمد می‌شد؛ اما از آنجا که عوامل اقتصادی بر اساس اطلاعات ناقص عمل می‌کند و اطلاعات دریافتی را از راه سازه‌های ذهنی (درست یا نادرست) پردازش می‌کند، عملکرد آنها می‌تواند به برگزیدن مسیرهایی بینجامد که اساساً ناکارآمد است. در نتیجه، این امکان به وجود می‌آید که نهادهای

ناکارآمد در فرآیند رقابت از بین نروند و همچنان به حیات خود ادامه دهند. اینکه در یک اقتصاد تا چه حد نهادهای کارآمد و ناکارآمد وجود دارد، عملکرد آن اقتصاد را در طول زمان تعیین می‌کند (همو ۱۳۷۷/۱۹۹۰، فصل ۱ و ۹).

بنابراین، روشن است که اولاً از نظر نورث تغییرات نهادی، نتیجه تعامل دوجانبه میان کنشگران (افراد و سازمان‌ها) و محیط نهادی است. محیط نهادی، قواعد بازی را تعریف می‌کند و روشن می‌کند که در گستره یک اقتصاد امکان شکل‌گیری چه سازمان‌هایی وجود دارد و چه استراتژی‌هایی برای سازمان‌ها قابل پیگیری است. سازمان‌ها و افراد نیز به هنگام پیگیری اهداف خصوصی خود، تغییراتی در قواعد بازی می‌دهند. ثانیاً از آنجا که عقلانیت افراد، محدود و به دست آوردن اطلاعات، پرهزینه می‌باشد، امکان انتخاب‌های اشتباه زیاد است و در نتیجه، احتمال به وجود آمدن نهادهای ناکارآمد در روند تغییرات نهادی و اقتصادی زیاد است. ثالثاً نهادهای ناکارآمد در اقتصاد باقی می‌مانند؛ زیرا از یک‌سو، افراد مدل‌های ذهنی‌ای را که به دست آورده‌اند و به صورت باور و ایدئولوژی به آن پایبند هستند و بر اساس همین ایدئولوژی‌ها، تغییرات نهادی انجام داده‌اند، به راحتی رها نمی‌کنند و از سوی دیگر، کنشگرانی که در بستر این قواعد بازی شکل گرفته‌اند، با محافظه‌کاری از وضع موجود حمایت می‌کنند و حتی اگر نهادهای رسمی تغییر کند، این حمایت‌ها از بین نمی‌رود و همین موضوع منشأ وابستگی به مسیر طی شده است.

۷. مرحله پنجم: فراتر از عقلانیت محدود و اهمیت شناخت در مسیر تغییرات نهادی

نورث در کارهای پس از ۱۹۹۰ خود نیز از استدلال ناکارایی نهادها و تداوم ناکارایی آنها در طول تاریخ دست برنمی‌دارد و برای توجیه این نکته‌های کلیدی به نظریه‌های روان‌شناختی شناختی روی می‌آورد؛ زیرا به دنبال این است که افراد بر اساس شناختی که از محیط و شرایط دارند، نسبت به محرک‌ها واکنش نشان می‌دهند که این واکنش‌ها ممکن است نادرست باشد.

نورث در کارهای بعدی از عقلانیت محدود سایمن فراتر می‌رود. از نظر او، فقط مسئله این نیست که فرد می‌خواهد عقلایی رفتار کند؛ ولی به دلیل محدودیت قدرت پردازش ذهنی نمی‌تواند اطلاعات مرتبط را جمع‌آوری کند و آنها را به درستی پردازش کند و بر اساس آن، یک انتخاب عقلایی انجام دهد؛ چرا که نورث در کارهای بعدی‌اش

از این استدلال سال نودی فراتر می‌رود و می‌گوید انسان‌ها و کنشگران برای برقرار کردن ارتباط با محیط خود و فهم آن و نشان دادن واکنشی مناسب، مدل‌هایی ذهنی می‌سازند و به وسیله این مدل خودساخته به محیط می‌نگرند. سپس بر مبنای این درک ذهنی و مصنوعی که ممکن است با واقعیت بیرونی خیلی فاصله داشته باشد، به واقعیت‌های بیرونی واکنش نشان می‌دهند و ساختارهایی را برای قابل درک کردن محیط بیرونی می‌سازند. اما بنا به دلایل متعدد، امکان اشتباه بودن مدل ذهنی آنها و ساختارهایی که بر مبنای این مدل ذهنی ساخته شده وجود دارد و در طول تاریخ نیز بشر در این موارد اشتباه کرده است. اما به هر حال، همین ساختارهای اشتباهی که به‌طور خواسته یا ناخواسته بنا شده‌اند، قواعد بازی را برای دوران بعدی تعریف می‌کنند و مدل‌های ذهنی افراد که در برابر علایم این ساختارها هستند، تغییر می‌یابد و این چرخه (که می‌تواند معیوب باشد) همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد. در واقع، مسئله این نیست که قدرت پردازش اطلاعات محدود است و احتمالاً در دوران بعد اصلاح می‌شود؛ بلکه مسئله این است که افراد مدل‌های ذهنی و باورهای ایدئولوژیکی دارند که بر اساس آنها بر عدم اطمینان فراگیر موجود در محیط زیست اقتصادی و اجتماعی غلبه می‌کنند و نه تنها به راحتی از آن دست بر نمی‌دارند؛ بلکه گاهی تا حد مرگ از آن دفاع می‌کنند.

تیلی (۲۰۰۶) در ارزیابی نورث (۲۰۰۵) می‌گوید: «درک فرآیند تغییر اقتصادی، به‌روشنی تحلیل‌های قبلی نورث را خلاصه می‌کند؛ ولی از سه جهت از آنها فراتر می‌رود: نخست اینکه، خود را شدیداً متعهد به علوم شناختی پیوندگرا^۱ می‌کند (به جای علوم شناختی محاسبه‌گرا^۲)، به عنوان جایگزینی بنیادین [فرض] عقلانیتی که به شکلی ضعیف و در قالبی محدود، انتخاب و معرفی شده است و سابقه‌ای طولانی در اقتصاد نئوکلاسیک دارد. نورث به‌طور کاملی فرض شرایط تقریباً مطمئن را رد می‌کند و دامنه وسیعی از تحلیل‌های اقتصادی را به نفع این استدلال بنا می‌نهد که محیط بشر و درک بشر از این محیط به شکل تقلیل‌ناپذیری نامطمئن است. طبق استدلال نورث، دلیل این عدم اطمینان دو چیز است: ۱. ظرفیت بشر برای درک پیچیدگی‌ها دچار محدودیت‌های بسیار شدیدی است؛ ۲. خود مداخلات بشر، جهان را به شکلی غیر قابل پیش‌بینی تغییر می‌دهد و طراحی هر گونه نقشه‌ای برای آن بر اساس تجربه‌های گذشته غلط بودن خود را زود نشان می‌دهد.

1. connectionist cognitive science
2. computational cognitive science

دوم اینکه، نورث در تحلیل جدیدش، انباشت باورهای (درست یا نادرست) بشر در مورد جهان را فرآیندی محوری تلقی می‌کند که به وسیله آن، نوآوری نهادی ایجاد می‌شود؛ بنابراین، آن را موتور رشد اقتصادی معرفی می‌کند. او تصریح می‌کند که «افزایش ذخیره دانش، منبع بنیادین رفاه افزایش یافته بشر بوده است». او بشر را این‌گونه به تصویر می‌کشد که دائماً در حال کشف محیط خود است و در هنگام این تلاش اکتشافی به ایده‌های خود در مورد اینکه این محیط چگونه کار می‌کند، شکل می‌دهد و می‌کوشد بر مبنای این ایده‌ها رویه‌هایی را بنا نهد و در واکنش به دریافت بازخورد این مداخلات هم باورهایش و هم رویه‌های بنا شده را اصلاح نماید...» (تیلی، ۲۰۰۶، ص ۶۱۶-۶۱۷).

در واقع، نورث در اینجا بحثی را وارد مدل می‌کند که در دهه ۱۹۷۰ نیاز به آن را تشخیص داده بود. او در آنجا گفته بود که باید نظریه انتخاب را بر فهم نهادها و تاریخ اقتصادی بسط داد و بعد استدلال کرده بود که فرد هنگام تصمیم‌گیری، علاوه بر قیود سنتی منابع، با دو نوع محدودیت دیگر نیز روبه‌روست: مجموعه فرصت‌های شدنی که به وسیله ساختار نهادی جامعه تعیین می‌شود و سلیقه‌ها و ترجیح‌های افراد. بنابراین، به نظر نورث، تاریخ اقتصادی باید این محدودیت‌های در حال تغییر نظریه اقتصادی را تبیین کند. وی در کارهای بعدی توانسته بود، بحثی در مورد تغییر و تطور نهادی انجام دهد؛ اما بحثی در مورد تحول ترجیح‌ها نداشت که در واقع، این کار او، اقدامی در این باره است.

۸. جمع‌بندی

هدف از این تحقیق مطالعه برنامه پژوهشی داگلاس سیسیل نورث و تبیین تطور آن در نیم‌قرن اخیر است. این مطالعه از چند لحاظ اهمیت دارد: اول، روشن می‌کند که او چرا موفق به دریافت جایزه نوبل شد و اهمیت کارش در ادبیات اقتصادی چیست. دوم، می‌تواند به مطالعه تاریخ اقتصادی ایران به عنوان یک نیاز اساسی در برنامه پژوهشی فهم اقتصاد ایران کمک کند. سوم، با وجود آثار متعددی که از خود نورث در ایران ترجمه شده است، هنوز اتفاق نظری در مورد آرای او وجود ندارد و هر کسی از ظن خود یار او می‌شود و با استناد به آرای او تحلیل‌های خود را پیش می‌برد. بنابراین، روشن نمودن منظور سخنان نورث، ضروری است. از مطالعه آثار نورث، نکته‌های زیر روشن شد:

۱. برنامه پژوهشی نورث با این سؤال هدایت می‌شود که عوامل مؤثر بر موفقیت و شکست اقتصادها چیست و چرا عملکرد آنها تا این حد متفاوت است. دلیل این دغدغه فکری نورث این اعتقاد است که بدون دستیابی به درک روشنی از فرآیند تغییرات اقتصادی نمی‌توان برای بهبود اقتصادی و افزایش رفاه جوامع سیاست‌گذاری نمود؛
۲. نورث در اوایل کار خود به عنوان یک تاریخ‌سنج اقتصادی مطالعاتش را آغاز کرد و تلاشش به‌کارگیری نظام‌مند نظریه اقتصادی و روش‌های تجربی برای فهم تاریخ اقتصادی بود. از نکته‌های برجسته تحلیل‌های نورث در این دوره پایبندی به بنیان‌های نظریه نئوکلاسیک است. با این حال، او در همین دوره، جهان‌شمول بودن الگوی توسعه مناطق را رد می‌کند و تأکید می‌کند که برای فهم الگوی توسعه مناطق آمریکا نمی‌توان از الگوی توسعه منطقه‌ای استفاده کرد که از تاریخ اروپا گرفته شده است؛
۳. اما نورث به تدریج به منتقد تاریخ‌سنجی اقتصادی تبدیل می‌شود و این رویکرد را به دلیل استفاده از نظریه نئوکلاسیک رد می‌کند؛ زیرا معتقد است که این نظریه با ثابت فرض کردن قیود در حال تحول نظریه و عمل اقتصادی، ابزار مناسبی برای فهم تحولات اقتصادی نیست؛ اما نورث به جای طرد کامل، نظریه انتخاب رویکردی را برای فهم تاریخ اقتصادی برمی‌گزیند که درصدد گسترش این نظریه و تبیین قیود در حال تحول انتخاب است: یکی، قید نهادها که دامنه فرصت‌های قابل بهره‌برداری را تعریف می‌کند و دیگری، سلیقه‌ها و ترجیح‌ها. در این مرحله، نورث بیشتر توجه خود را به نهادها معطوف می‌کند و می‌گوید: «اگر اقتصاد نظریه‌ای راجع به انتخاب مقید است، وظیفه تاریخ اقتصادی نظریه‌پردازی در مورد این محدودیت‌های در حال تطور است». او همچنین توضیح می‌دهد که «تحصیل منافع مبادله، اغلب در گروه تغییرات حقوق مالکیت، ابداع ترتیبات نهادی جدید و شکل‌های جدید سازمان اقتصادی است». در این مرحله با تمرکز بر تاریخ اقتصادی آمریکا، بر تجربه‌های بسیار موفق‌تری استناد می‌کند که اصلاحات نهادی باعث ارتقای عملکرد اقتصاد شده است؛
۴. در مرحله سوم با این اندیشه که تاریخ اقتصادی همواره موفق نبوده است، به مطالعه تاریخ اقتصادی اروپا روی می‌آورد که هم دوران رونق و هم دوران رکود

داشته است. پس فرض کارآیی نهادها و تغییرات نهادی را رد می‌کند. در ابتدای این مرحله نمی‌تواند توضیح نظام‌مندی در این باره ارائه کند که چرا تغییرات نهادی ناکارآمد است؛ ولی در کتاب *ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی*، به این تبیین می‌رسد و با استفاده از نظریه نئوکلاسیک، رفتار دولتمردانی را توضیح می‌دهد که برای حفظ همزمان قدرت و منافع اقتصادی، انتخاب‌هایی انجام داده‌اند که لزوماً در راستای ارتقای منافع عمومی نیست؛

۵. نورث در کتاب *نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی*، ایده‌های کارآمد را رها می‌کند و با جایگزین نمودن فرض عقلانیت محدود به جای عقلانیت کامل و با استفاده از مفهوم وابستگی به مسیر طی شده، به تدریج الگویی برای تبیین تغییرات نهادی (ناکارآمد) و عملکرد اقتصادی (ضعیف) ارائه می‌کند و پاسخی را برای فرضیه تطوری آلچیان آماده می‌کند که بر اساس آن، رقابت باعث از بین رفتن نهادهای ناکارآمد می‌شود؛

۶. او طی دهه‌های بعد و در مرحله پنجم مطالعات خود، به تدریج به علوم شناختی و شیوه کارکرد ذهن و مغز و اثر آن بر انتخاب‌های فردی روی می‌آورد و در این مسیر از فرض عقلانیت محدود فراتر می‌رود و به جای تأکید بر صورت محاسباتی شناخت بر صورت پیوندی و انباشتی آن تأکید می‌کند؛ زیرا معتقد است که این باورها و ایدئولوژی‌های افراد است که به‌طور انباشتی انتخاب‌های افراد و مسیر تحول نظام‌های اقتصادی را در طول سالیان پی‌درپی تعیین می‌کند و بدون فهم نحوه کارکرد آنها نمی‌توان درک درستی از تغییرات اقتصادی به دست آورد. نورث با این کار توانسته است علاوه بر تبیین تطور نهادها، تغییر ترجیح‌ها و سلیقه‌ها را نیز به بحث بگذارد که قید دوم محدودکننده انتخاب‌ها است.

منابع

- آلچیان، آرمن ای (۱۹۵۰)، «عدم اطمینان، تطور و نظریه اقتصادی»، ترجمه علی نصیری اقدم، تکاپو، ش ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان (۱۳۸۵)، ص ۱۹۷-۲۱۶.
- چانگ، هاجون (۲۰۰۳)، «توسعه نهادی از منظر تاریخی»، ترجمه جعفر خیرخواهان، *اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، ش ۲، (۱۳۸۵)، ص ۴۶-۶۹.
- سیف، احمد (۱۳۷۳)، *اقتصاد ایران در قرن نوزدهم*، تهران: نشر چشمه.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۸۵)، «نهادگرایی لباس جدید چپ ایرانی؛ نسخه ایرانی متفاوت با اصل است»، مصاحبه با روزنامه دنیای اقتصاد در روز دوشنبه ۱۳۸۵/۷/۳.
- فریدمن، میلتون (۱۹۵۳)، «روش‌شناسی اقتصاد اثباتی»، ترجمه یدالله دادگر و پروانه کمالی، *مجله برنامه و بودجه*، ش ۷۳.
- فوگل، رابرت ویلیام (۱۹۹۳)، «رشد اقتصادی، تئوری جمعیت و فیزیولوژی: تکیه‌گاه فرآیندهای بلندمدت در اتخاذ سیاست‌های اقتصادی»، ترجمه حسین تسلیمی، *اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، ش ۴، بهار (۱۳۸۶)، ص ۵۱-۶۵.
- کوز، رونالد اچ (۱۹۳۷)، «ماهیت بنگاه»، ترجمه محمد ارجمند، فرهنگ و تعاون، ش ۲، تیر (۱۳۷۶)، ص ۳۴-۴۱.
- _____ (۱۹۶۰)، «مسئله هزینه اجتماعی»، ترجمه جهانگیر سهراب‌زاده، تکاپو، ش ۱۱ و ۱۲، (۱۳۸۴)، ص ۲۲۹-۲۵۶.
- _____ (۱۹۹۲)، «ساختار نهادی تولید»، ترجمه محمود کاظمیان، *اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه*، ش ۲، پاییز (۱۳۸۵)، ص ۱۷-۶.
- گرون وگن، جان، کرس ثولت، فرانس و اد ناگلکرک (۱۹۹۵)، «در باب ادغام نهادگرایی جدید و قدیم: داگلاس نورث سازنده پیوندهاست»، ترجمه صفیه شیخ‌بابایی و علی نصیری اقدم، تکاپو، ش ۱۱ و ۱۲، تابستان (۱۳۸۴)، ص ۱۷۹-۱۹۰.
- متوسلی، محمود (۱۳۷۳)، *خصوصی‌سازی یا ترکیب مطلوب دولت و بازار*، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی.
- مک‌کلاسکی، دئیردر (۲۰۰۲)، *گناهان پنهان علم اقتصاد*، ترجمه ابوالقاسم مهدوی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵.

- نصیری اقدم، علی (۱۳۸۵)، «اقتصاد و مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی»، چشم‌اندازهای دانش اقتصاد، ش ۱، ص ۱۹۹-۲۲۱.
- _____ (۱۳۸۵)، «آیا نهادگرایی فقط لباس چپ جدید ایرانی است؟»، روزنامه کیهان، ۱۳۸۵/۷/۱۴.
- نورث، داگلاس سیسیل. (۱۹۸۱)، ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی، ترجمه دکتر غلامرضا آزاد (ارمکی)، تهران: نشر نی (۱۳۷۹).
- _____ [بی تا] الف)، «علم اقتصاد و علم شناختی»، ترجمه محمدرضا فرهادی پور، تکاپو، ش ۱۷، بهار (۱۳۸۶)، ص ۸۷-۹۷.
- _____ [بی تا] ب)، «دولت و هزینه مبادله در تاریخ»، ترجمه علی طوسی اردکانی، برنامه و توسعه، دوره ۲، ش ۸، تابستان (۱۳۷۳)، ص ۳۶-۱۱۷.
- _____ والیس، جان و وینگست، بری آر (۲۰۰۶)، «چارچوب مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشری»، ترجمه جعفر خیرخواهان، اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه، ش ۳، زمستان (۱۳۸۵)، ص ۹۲-۱۵۱.
- _____ (۱۹۹۰)، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه محمدرضا معینی، تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه (۱۳۷۷).
- _____ (۱۹۹۱)، «نهادها»، ترجمه جواد بربری، تکاپو، ش ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان (۱۳۸۵)، ص ۲۱۷-۲۴۲.
- _____ (۱۹۹۲)، «اقتصاد نهادی نوین و توسعه»، ترجمه فرشاد مؤمنی، اقتصاد سیاسی تحول همه‌جانبه، ش ۱، تابستان (۱۳۸۵)، ص ۹۲-۱۰۳.
- _____ (۱۹۹۴ الف)، «زندگی‌نامه خودنوشت»، ترجمه محمد کریمی، راهبرد یاس، ش ۸، زمستان (۱۳۸۵)، ص ۲۷۱-۲۸۰.
- _____ (۱۹۹۴ ب)، «عملکرد اقتصادی در طول زمان»، ترجمه موسی غنی‌نژاد؛ برنامه و توسعه، دوره ۲، ش ۱۱، پاییز (۱۳۷۴)، ص ۵۳-۷۲.
- _____ (۱۹۹۴ ج)، «عملکرد اقتصادی در گذر زمان»، ترجمه مهدی بی‌نیاز، راهبرد یاس، ش ۸، زمستان (۱۳۸۵)، ص ۲۸۱-۳۰۰.
- _____ (۱۹۹۵)، «اقتصاد نهادگرایی جدید و توسعه جهان سوم»، ترجمه حسین بذرافشان، تکاپو، ش ۱۱ و ۱۲، تابستان (۱۳۸۴)، ص ۱۴۷-۱۶۲.

- _____ (۱۹۹۷)، «درک فرآیند تغییر اقتصادی»، ترجمه علی نصیری اقدم، تکاپو، ش ۱۱ و ۱۲، تابستان (۱۳۸۴)، ص ۱۷۱-۱۷۹.
- _____ و وینگست، بری آر (۱۹۸۹)، «قوانین اساسی و ایجاد تعهد: تحول نهادهای حاکم بر انتخاب عمومی در انگلستان قرن هفدهم»، ترجمه اصلا ن قودجانی، چاپ نشده.
- همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۴)، «اهمیت تاریخ اقتصاد و ویژگی‌های بنیادی تاریخ اقتصادی ایران»، تکاپو، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۲۹-۵۵.
- ویلیامسن، الیور ای (۲۰۰۰)، «اقتصاد نهادگرایی جدید: دست‌آوردهای گذشته و نگاهی به فرارو»، ترجمه محمود متوسلی، مجله برنامه و بودجه، ش ۷۳، ۱۳۸۱، ص ۳-۴۱.
- Akerlof, George A (1970), "The Market for Lemons: Qualitative Uncertainty and The Market Mechanism", *Quarterly Journal of Economics*, vol.84, pp.488-500.
- Allen, Douglas W (2000), "Transaction Cost" in *Encyclopedia of law and Economic*, Edited by Boudewijn Bouckaert and Gerrit De Geest, Edward Elgar.
- Ashton, T. S (1946), "The Relation of Economic History to Economic Theory", Reprinted in N. B. Harte (ed.), *The Study of Economic History: Collected Inaugural Lectures, 1893-1970*, Frank Cass, London: pp.163-179, 1974.
- Coase, Ronald H (1992), "The Institutional Structure of Production", *American Economic Review*, vol.82, pp.713-719.
- Davis, Lance E & North, Douglass C (1971), *Institutional Change and American Economic Growth*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Dugger, William M (1995), "Douglass C. North's New Institutionalism", *Journal of Economic Issues*, vol.29, no.2, pp.453-458.
- Groenewegen, John, Frans Kerstholt, and Ad Nagelkerke (1995), "On Integrating New and Old Institutionalism: Douglass North Building Bridges", *Journal of Economic Issues*, vol:XXIX, no.2, pp.467-75.
- Hodgson, Geoffrey M. (1998), "The Approach of Institutional Economics", *Journal of Economic Literature*, vol:XXXVI, March, pp.166-92.
- (2004), *The Evolution of Institutional Economics: Agency*,

Structure and Darwinism in American Institutionalism, London and New York: Routledge.

----- (2006), "What are Institutions?", *Journal of Economic Issues*, vol.40, no.1, pp.1-25.

----- (2000), "What is the Essence of Institutional Economics", *Journal of Economic Issues*, vol.34, no.2, pp.317-29.

McCloskey, Deridre N (1997), *The Vices of Economists, The Virtues of the Bourgeoisie*, University of Amsterdam Press & University of Michigan Press.

McCloskey, Donald Nansen & Hersh, Jr., George (1989), *A Bibliography of Historical Economics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1958-1980.

McCloskey, Donald Nansen (1994), "Fogel and North: Statics and Dynamics in Historical Economics", *Scandinavian Journal of Economics*, vol.96, no.2, pp.161-166.

Myhrman, Johan and Weingast, Barry R (1994), "Douglass C. North's Contributions to Economics and Economic History", *Scandinavian Journal of Economics*, vol.96, no.2, pp.185-193.

North, Douglas C (1993), "Institutions and Credible Commitment", *JITE*, vol.149, no.1, pp.11-23.

----- & Thomas, Robert Paul (1970), "An Economic Theory of the Growth of the Western World", *The Economic History Review*, vol.XXIII, no.1, pp.1-17.

----- & Thomas, Robert Paul (1973), *The Rise of the Western World: A New Economic History*, Cambridge: Cambridge University Press.

----- (1963), "Quantitative Research in American Economic History". *American Economic Review*, vol.53, no.1, pp.128-130.

----- (1965), "The State of Economic History", *The American Economic Review*, vol.55, no.1/2, pp.86-91.

----- (1971), "Institutional Change and Economic Growth", *The Journal of Economic History*, vol.31, no.1, pp.118-125.

- (1974), "Beyond the New Economic History", *The Journal of Economic History*, vol.34, no.1, pp.1-7.
- (1978), "Structure and Performance: The Task of Economic History", *Journal of Economic Literature*, vol.16, no.3, p.963-978.
- (1997), "Cliometrics: 40 Years Later", *The American Economic Review*, vol.87, no.2, pp.412-414.
- ; Wallis, John Joseph & Weingast, Barry R (2006), "A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History", *NBER Working Paper Series*, no.12795.
- (1955), "Location Theory and Regional Economic Growth", *The Journal of political Economy*, vol.63, no.3, pp.243-258.
- (2005) *Understanding the Process of Economic Change*, Princeton: Princeton University Press.
- Simon, Herbert (1986), "Rationality in Psychology and Economics", in Robert M Hogarth and Melvin W. Reder (eds.), "The Behavioral Foundations of Economic Theory", *Journal of Business (supplement)*, vol.59, pp.209-224.
- Tilly, Charles (2006), "Review of North's Understanding the Process of Economic Change", *Perspectives on Politics*, vol.4, no.3, pp.616-617.
- Wallis, J & North, C (1986), *Measuring the Transaction Sector in the American Economy, 1870-1970*", in Gallman (ed.), "Long Term Factors in American Economic Growth", Chicago: University of Chicago Press, pp.95-148, 1986.
- Williamson, Oliver E (1995), "The Institution and Governance of Economic Development and Reform", *World Bank*, pp.171-200.
- (2000), "The New Institutional Economics: Taking Stock, Looking Ahead", *Journal of Economic Literature*, vol.38, no.3, pp.595-613.